

پژوهشی در باب ناسخ و منسوخ

غلامحسین تاجری نسب*

چکیده: ناسخ و منسوخ از مباحث پیچیده علوم قرآنی است که در فقه و اصول فقه نیز به آن پرداخته شده و حتی، علم به آن لازمه تصدیق مناصب قضا و افتاء شمرده شده است.

معنای لغوی نسخ، ناسخ و منسوخ در فرهنگ‌های لغت آمده است. نیز کاربرد نسخ در چهار آیه قرآن در معانی «ثبت و رونویسی»، «جایگزین ساختن» و «نابود کردن» با اشاره به نکات تفسیری برخی از تفاسیر اهل سنت نقد و بررسی شده است.

ناسخ و منسوخ در روایات و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام تعریف شده و در فقه و تفسیر نیز کاربرد دارد. نویسنده، کتب و آثار دانشمندان شیعه و اهل سنت را در موضوع نسخ به اجمال شناسانده و نسخ را در دو قسمت: ادیان گذشته و حکمی از احکام دین اسلام بررسی کرده است. شبهات پیرامون نسخ و عوامل پیدایش نسخ در آئین کامل، طرح و

*. دکترای علوم قرآن و حدیث، مدرّس دانشکده اصول‌الدین، تهران.

بررسی شده است. نویسنده، رابطه حکم و تلاوت در نسخ را، براساس منابع اهل سنت توضیح داده، و به بیان چهار شیوه شناخت ناسخ و منسوخ پرداخته است.

کلید واژه: قرآن - ناسخ و منسوخ / ناسخ و منسوخ / دانشمندان اهل سنت / دانشمندان شیعه / کتاب‌شناسی نسخ / ناسخ و منسوخ - شبهه‌ها / ناسخ و منسوخ - نقد و بررسی / نسخ در قرآن.

موضوع «ناسخ و منسوخ» از مباحث پیچیده علوم قرآنی است که به ویژه، در فقه اسلامی کاربرد اساسی دارد. از این رو، نه فقط در کتب تفسیر و قرآن‌شناسی، که در متون فقه و اصول فقه نیز بدان پرداخته‌اند. در اهمیت این موضوع همین بس که در احادیث معصومین علیهم‌السلام آگاهی از آن را، لازمه تصدی مناصب قضاوت و افتاء دانسته‌اند. دو شاهد زیر، در این باره کفایت می‌کند:

۱- عبدالله بن شبرمه الضبی، قاضی منصور دوانقی در کوفه، می‌گفت: حدیثی از جعفر بن محمد علیه‌السلام شنیده‌ام که هرگاه به یادم می‌آید، قلبم می‌خواهد بشکافد. آن حضرت، از پدرش، از جدش، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌فرمود:
و سوگند به خدا، که نه پدرش به جلش نسبت دروغ داده، و نه جلش به پیامبر، که:
«... مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوحِ وَ
الْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ» (۳۵: ج ۱، ص ۴۳؛ ۳۷: ج ۲، ص ۱۱۹ و ۲۹۸ به نقل از: محاسن برقی و امالی صدوق)

۲- عن أبي عبد الرحمن السلمی، أن علياً عليه‌السلام مرَّ على قاضٍ فقال: هل

۱. در منابع اهل سنت کلمه «قاص» آمده که معنای «سخن‌پراکن یا داستان‌سرا» می‌دهد؛ اما به نظر می‌رسد که این هشدار شدید درباره دانش ناسخ و منسوخ، با «قاضی» تناسب بیشتری دارد. از این رو می‌توان گفت که به احتمال قوی، در متون کهن سنّی، اشتباه در قرائت، یا تصحیف در کتابت رخ داده است.



تَعْرِفُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ؟ قَالَ: لَا، فَقَالَ: هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ. (۲: ص ۱۲۵-

۱۳۴؛ ۲۸: ج ۱، ص ۲۳؛ ۲۱: ج ۱، ص ۲۵۹؛ ۲۰: ج ۲، ص ۷۰۰؛ ۱۴: ج ۲، ص ۷۰-۷۱)
از ابو عبدالرحمن سلمی روایت شده که: امیر مؤمنان علیه السلام بر یکی از قضات^۱،
گذر نمود. پس فرمود: «آیا ناسخ را از منسوخ می شناسی؟ گفت نه، پس فرمود:
هم خود هلاک شده و هم دیگران را به نابودی افکنده ای.»

معانی لغوی کلمات «نسخ»، «ناسخ»، و «منسوخ»

مصدر «نسخ» که ناسخ، اسم فاعل؛ و منسوخ، اسم مفعول آن است در
فرهنگهای تازی، دارای معانی زیر می باشد:

۱ - النَّسْخُ: نَسَخَ الْكِتَابَ. وَ النَّسْخُ: أَنْ تُزِيلَ أَمْرًا كَانَ مِنْ قَبْلُ يُعْمَلُ بِهِ ثُمَّ
تَنْسَخُهُ بِحَادِثٍ غَيْرِهِ، كَالآيَةِ تَنْزِلُ بِأَمْرٍ ثُمَّ تَنْسَخُ بِأُخْرَى. وَ كُلُّ شَيْءٍ خَلَفَ
شَيْئًا فَقَدْ انْتَسَخَهُ، يُقَالُ: انْتَسَخَتِ الشَّمْسُ الظِّلَّ، وَ الشَّيْبُ الشَّبَابَ.... قَالَ
أَبُو حَاتِمٍ: «النَّسْخُ أَنْ تُحَوَّلَ مَا فِي الْخَلِيَّةِ مِنَ الْعَسَلِ وَ النَحْلِ فِي أُخْرَى، وَ
مِنْهُ نَسَخُ الْكِتَابِ.» (۵: ج ۳، ص ۸۶۶-۸۶۷)

۲ - نسخه: كمنعه، أزاله وَ غَيْرَهُ وَ أَبْطَلَهُ وَ أَقَامَ شَيْئًا مُقَامَهُ، وَ الشَّيْءَ مَسَخَهُ،
وَ الْكِتَابَ كَتَبَهُ عَنِ مُعَارِضِهِ، كَانْتَسَخَهُ وَ اسْتَنْسَخَهُ، وَ الْمَنْقُولُ مِنْهُ
النُّسْخَةُ... (۳۰: ج ۱، ص ۵۳۳)

پس نسخ به معانی: رونویس نگاشتن، نیست و نابود ساختن، جایجا کردن، و
جایگزین نمودن بکار رفته که از نظر مفهوم، دو بخش عمده می شوند: الف: ابطال و
ازاله. ب: نقل و تحویل.

۱. گویا وی، عبدالرحمان بن دأب، از شاگردان ابو موسی اشعری بوده است. (۱۱: ج ۲۴، ص ۹ به نقل از:
جمال الدین احمد - ابن المتوج - البحرانی، الناسخ و المنسوخ)

کاربرد لغوی و اصطلاحی «نسخ» در قرآن

این واژه در چهار آیه کتاب خدا بکار رفته است:

۱ - ﴿ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا، أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (بقره (۱) / ۱۰۶)

۲ - ﴿ وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضِبُ أَخَذَ الْأَلْوَابِحَ وَ فِي نُسخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ

لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْتَهِبُونَ ﴾ (اعراف (۷) / ۱۵۴)

۳ - ﴿ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي

أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ (حج

(۲۲) / ۵۲)

۴ - ﴿ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾

(جاثیه (۴۵) / ۲۹)

در دومین و چهارمین آیه، معنای «ثبت و رونویسی» به کار رفته‌اند، اما در آیات اول و سوم، به ترتیب، از دو معنای «جایگزین ساختن» و «نیست و نابود کردن» استفاده شده‌است. اکنون، به جهت اهمیت دو آیه اخیر، چند نکته کوتاه تفسیری، درباره هر یک خواهیم آورد.

نخستین آیه:

۱ - تعبیر «نسخ» نشان می‌دهد که عمل نسخ، فعل پروردگار است در مقام قانونگذار حقیقی؛ و بنابراین، اطلاق «ناسخ» به آیه شامل حکم تازه، جز به عنوان «مجاز»، صحیح نیست، بلکه بهتر آن است که ناسخ (به کسر سین)، به خدای حکیم گفته شود و از آیه حاوی قانون جدید، تعبیر به ناسخ (به فتح سین) گردد که بر وزن فاعل، و به معنای «ماینسخ به = آنچه بدان نسخ می‌شود» می‌باشد.

۲ - قرائت آیه را، حفص از عاصم، به صورت بالا روایت نموده؛ لکن ابن‌کثیر و ابو عمرو، از قراء سبعة و برخی از صحابه، عبارت «نُسِهَا» را «نَسَّأَهَا» خوانده‌اند



(۲۵: ج ۱، ص ۳۹۲؛ ۳۹: ج ۱، ص ۹۹) که در حالت اول یعنی: «آن را از خاطره‌ها می‌بریم» و در حالت دوم یعنی: «آن را به تأخیر می‌اندازیم.» (۲۹: ج ۲، ص ۱۸۶)

سومین آیه:

برخی تفاسیر و تواریخ اهل سنت، در سبب نزول این آیه روایاتی گونه‌گون آورده‌اند که خلاصه‌ مشترکات آن اخبار - که «داستان غرانیق» نام گرفته - این است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه معظمه، به‌هنگام قرائت سوره مبارکه نجم، چون بدین آیت رسید که:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾ (نجم (۵۳) / ۱۹ - ۲۰)

یعنی: «آیا درباره لات و عزی و سومین بت دیگر، منات اندیشه کرده‌اید؟»

شیطان، این عبارات را، بر زبان حضرتش القاء نمود که:

﴿تلك الغرانيق العلیٰ * وإن شفاعتہن لترجیٰ﴾

یعنی: «آنان پرندگان سپید بلند پروازند * و همانا به شفاعت و بخشایش خواهی

ایشان امید می‌رود.»

پس مشرکان قریش شادمان گشتند که از بتهای آنها، به نیکویی یاد شده است. از این رو، به قرائت رسول خدا گوش فرادادند و چون در پایان سوره، وی سجده نمود آنان نیز، همراه او به خاک افتادند. آنگاه، جبریل امین فرود آمد و آن حضرت را بر این دسیسه ابلیس، - که افزودن آیات شیطانی، بر وحی آسمانی بود - آگاه ساخت. پیامبر از این رویداد بسیار اندوهگین گردید؛ پس خداوند آیه فوق را، برای تسلای دل ایشان فرفرستاد. (۳: ج ۱، ص ۲۰۵؛ ۲۴: ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ ۱۸: ج ۲، ص ۳۹۹؛ ۱۹: ص ۲۵۲؛ ۲۱: ج ۶، ص ۶۵)

دشمنان اسلام، به ویژه مستشرقان، این افسانه را دستاویز قرارداده‌اند تا مقام و موقعیت قرآن و پیامبر را خفیف و مخدوش نمایند؛ در حالی که، شواهد و دلایل بسیاری بر نادرستی این سبب نزول وجود دارد که دانشوران شیعی و برخی از

عالمان سنی، آنها را در کتابهای خود گوشزد ساخته‌اند. (۶: ج ۳، ص ۲۳۹؛ ۳۳: ج ۱۲، ص ۵۳؛ ۲۲: ج ۳، ص ۵۴۶؛ ۳۲: ج ۱۲، ص ۳۸؛ ۱۶: ج ۱، ص ۳۴۰؛ ۲۷: ج ۳، ص ۴۸؛ ۲۶: ج ۲، ص ۶۴) برخی از این شواهد یاد می‌شود:

۱- واژه «تمنی»، اگرچه در لغت عرب به هر دو معنای: «خواندن» و «آرزو نمودن» به کار رفته اما با توجه به کاربرد این واژه در قرآن، معنای دوم برای آیه مزبور بهتر و مناسبتر است. (۸: ج ۳، ص ۹۸؛ ۱۳: ج ۲۳، ص ۵۲) در این صورت، مفهوم حاصل از آیه با قصه غرانیق ربط و سازگاری نخواهد داشت.

۲- از آنجا که اخبار و روایات مورد بحث، با آیاتی چند از قرآن کریم نظیر:

﴿ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴾ (نجم (۵۳) / ۲ - ۴)

﴿ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴾ (اسراء (۱۷) / ۶۵)

منافات و تناقض دارد؛ بنابراین، مردود و مطرود خواهد بود.

۳- درحالی‌که آیات بعدی سوره نجم به بتان می‌تازد، آنان را بی‌ارزش و ناتوان، و پیروانشان را نادان و هوسران به‌شمار می‌آورد؛ عقل سلیم نمی‌پذیرد که مشرکان، تا پایان سوره را شنیده و بدون کمترین اعتراض و دلگیری، با پیامبر خدا سجده کرده باشند!! اینک برخی از آن آیات:

أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۳﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۴﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۵﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۶﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۷﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۸﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۹﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۰﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۱﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۲﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۳﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۴﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۵﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۶﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۷﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۸﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۱۹﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲۰﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲۱﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲۲﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲۳﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲۴﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲۵﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲۶﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲۷﴾
 أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهِمْ وَمَنِ تَتَّبِعُونَ ﴿۲۸﴾

۴- نوع روایات این داستان، حتی از دید بسیاری از حدیث‌شناسان اهل سنت، سلسله سند معتبر متصل، با راویان ثقة عادل، ندارد بلکه عموم آنها مرسل، منقطع

و یا ضعیف است.

۵- تمام راویان نخست این اخبار، از تابعین یا شاگردانشان هستند که به یقین زمان نزول قرآن را درک نکرده‌اند؛ جز عبدالله بن عباس (۳-۶۸ ق) (۱: ج ۳، ص ۱۸۷ و ۱۹۰)، که از اصحاب است، اما او نیز به هنگام نزول سوره نجم در مکه،^۱ یا هنوز به دنیا نیامده و یا در قنடைه بوده است؛ پس نه او و نه آنان، نمی‌توانند شاهد و راوی این سبب نزول باشند.

۶- با توجه به نزول سوره نجم در مکه و نزول سوره حج در مدینه^۲ فاصله میان نزول دو آیه چند سال می‌شود که با متن داستان فوق سازگار نیست.

۷- میان محتویات این چند روایت نیز ناهماهنگیها و ناسازگاریهای فراوانی دیده می‌شود که هیچکدام از ناقلین یا موافقین آنها نتوانسته‌اند راهی برای حل و رفع آن اختلافات و تناقضات بیابند.

در مجموع، اندیشه و خرد هر محقق آگاه و منصف، که منطق اسلام و مشرب پیامبر را بشناسد؛ گواهی می‌دهد که این قصه، واهی و ساختگی بوده پایه و اساسی ندارد. نه تنها عالمان امامیه که برخی از سرشناسان عامه نیز به همین نتیجه رسیده‌اند چنانکه محدث شهیر سنّی محمد بن اسحاق بن خزیمه السّلمی (۳۱۱ ق.) که از او به «امام الأئمه» یاد می‌کنند، می‌گوید: «این افسانه، از ساخته‌های دروغین زندیقان است.» (فتح الغدير، ج ۳، ص ۵۴۶) و نیز متکلم مشهور عبدالجبار بن احمد الهمدانی (-۴۱۵)، ملقب به «قاضی القضاة» در کتاب «تنزیه القرآن من المطاعن» می‌نویسد: «این قصه بی‌پایه بوده، چیزی جز دسیسه ملحدان نیست.» (ج ۲، ص ۶۶)

نکته جالبی که علاوه بر رد داستان فوق، می‌تواند آن را ریشه‌یابی کند؛ نوشته

۱. بر نزول سوره نجم در مکه همه علما اجماع نموده‌اند: (۲۰: ج ۱، ص ۲۸ تا ۳۴).

۲. چنان که سیوطی از ابو عبید، در فضائل القرآن؛ و البیهقی، در دلائل النبوه؛ و ابن الصّریس، در فضائل القرآن نقل می‌کند. (۲۰: ج ۱، ص ۲۹)

مورخ دانشمند هشام بن محمد کلبی (- ۲۰۴ ق) است. او در کتاب الأصنام خود می‌نویسد که در روزگار جاهلیت، قریشیان به دور خانه کعبه می‌گشتند و عبارات آهنگین فوق را شعار می‌دادند. (۳۴: ص ۲۱) پس، حمل به صحت این افسانه می‌تواند چنین باشد که برخی مشرکان قریش، که عادت داشتند در میان گفتار یا تلاوت پیامبر هیاهو کنند، با شنیدن نام بتان خویش، آن عبارات را، که با قافیۀ آیات نیز هماهنگ است، به دنبال کلام حضرتش بر زبان رانده و گروهی از مستمعان را به اشتباه انداخته‌اند. این حادثه، بعدها دستاویز ملاحظه و زنداقه شده، آن را با شاخ و برگ فراوان به خورد مورخان و محدثان داده‌اند.

علاوه بر چهار آیه پیش‌گفته، در دو آیه دیگر قرآن، اگرچه واژه‌های مشتق از ریشه «ن س خ» به کار نرفته، اما می‌توان گفت به همین موضوع نسخ اشاره شده است:

۱ - ﴿وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنتَ بَقْرَانٌ غَيْرَ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُل مَآ يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدَّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾ (یونس (۱۰) / ۱۵)

۲ - ﴿وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ، قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (نحل (۱۶) / ۱۰۱)

در نخستین آیه فوق، بیان می‌فرماید که منکران معاد، به انگیزه بهانه‌جویی، از پیامبر، آوردن کتابی تازه یا دگرگون ساختن آیاتی از قرآن را درخواست می‌کنند. آنگاه، کلام خدا، تأکید شدید بر این نکته می‌نماید که تغییر و تبدیل کتاب و احکام الهی، هرگز در توان شخص پیامبر نیست بلکه شأن ویژه پروردگار قانونگذار می‌باشد.

در دومین آیه نیز، مفهوم «نسخ» را با فعل «تبدیل» یاد فرموده و آن را کار خدای بزرگ، و از خصائص نزول تدریجی قرآن، دانسته بیان می‌دارد که همان مردم، از روی نادانی، چون آیتی نسخ گردد رسول‌گرامی را مورد تهمت و مخالفت قرار می‌دهند.

تعریف ناسخ و منسوخ در کلام معصوم

عارفان راستین حقائق قرآن، بر اهمّیت دانش ناسخ و منسوخ، و ضرورت فراگیری آن داشته‌اند:

«کونوا فی طلبِ علمِ ناسخِ القرآنِ مِنْ مَنْسُوخِهِ وَ مُحْكَمِهِ مِنْ مُتَشَابِهِهِ وَ مَا

أَحَلَّ اللَّهُ فِيهِ مِمَّا حَرَّمَ.» (۳۵: ج ۵، ص ۷۰)

علاوه بر این‌گونه تشویقها، در برخی کلمات گرانقدر آن بزرگان، این دوگونه آیه تعریف شده‌است. به‌عنوان نمونه، امام صادق علیه السلام را از ناسخ و منسوخ و متشابه پرسیدند؛ فرمود:

«الناسخ: الثابتُ المعمولُ به، وَ المنسوخُ: ما قد كان يُعملُ به ثم جاء ما

نسخه، وَ المتشابه، ما اشتبهَ على جاهله.» (۲۸: ج ۱، ص ۲۳)

در احادیث اهل‌البيت علیهم السلام، موارد و مصادیق متعدّدی از آیات ناسخ و منسوخ بیان شده، که بررسی دقیق آنها می‌تواند راهگشای فهم صحیح، از مفهوم اصطلاح نسخ در صدر اسلام باشد.

اصطلاح «نسخ» در فقه و تفسیر

مفسران و فقیهان فریقین، ضمن قبول وقوع نسخ، آن را چنین معنا کرده‌اند:

۱- وَ أَمَّا النَّاسِخُ فَهُوَ كُلُّ دَلِيلٍ شَرَعِيٍّ يَدُلُّ عَلَى زَوَالِ مِثْلِ الْحُكْمِ الثَّابِتِ

بِالنَّصِّ الْأَوَّلِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ عَلَى وَجْهِ لَوْلَاهُ لَكَانَ ثَابِتًا بِالنَّصِّ الْأَوَّلِ مَعَ

تَرَاخِيهِ عَنْهُ. (۲۵: ج ۱، ص ۱۲)

۲- النَّاسِخُ ... فِي الشَّرْعِ رَفَعُ كُلِّ حُكْمٍ قَبْلَ فِعْلِهِ أَوْ بَعْدَهُ إِذَا كَانَ مُؤَقَّتًا. (۱۸:

ج ۱، ص ۱۴۶)

برای فهم بهتر معانی فوق، به توضیحات آینده عنایت کنید:

۱- نسخ در احکام شرعی واقع می‌شود بنابراین، در دیگر زمینه‌های معرفت

دینی، نظیر تعالیم قلبی اعتقادی، اصول فطری اخلاقی، قضایا و قصص تاریخی، علوم طبیعی و غیبی صورت نمی‌پذیرد.

۲- نسخ، ازاله نفس قانون نیست زیرا واقعیت شرعی حکم، به عنوان یکی از اوامر الهی، در عالم تشریح، از بین نمی‌رود بلکه نسخ: «از میان برداشتن علقه و رابطه‌ای که میان یک قانون و عمل مردم مکلف برقرار بوده، و قرارداد آن تعلق، بر یک حکم تازه» می‌باشد.

۳- منسوخ، یک حکم شرعی است نه یک حکم عقلی، و باید به یکی از مدارک شرعی، یعنی کتاب خدا یا سنت معصوم، مستند باشد نسخ نیز، بعینه، چنین است.

۴- میان نسخ و منسوخ بایستی تعارض بوده قابل جمع نباشند. از این رو، مواردی نظیر تخصیص یا تبیین و مانند آن، بیرون از تعریف فوق خواهند بود اگرچه، در کلمات منقوله از متقدمین، نظیر صحابه و تابعین، به نظر می‌رسد که از چنان مواردی نیز، تعبیر به نسخ نموده‌اند.

۵- همواره، قانون نسخ، مدّتی پس از منسوخ نازل می‌شود و تقدّم زمانی نسخ نسبت به منسوخ، امری بی‌معنی، غیرمنطقی و ناشدنی است.

۶- قانون منسوخ، مدّت اجرایش موقت و محدود است که گاهی این محدودیت در نصّ حکم منسوخ تصریح شده و گاهی، به منظور امتحان مردم و امثال آن، ذکر نشده است.

نتیجه این شد که معنای اصطلاحی نسخ: «برداشتن تعلق و اعتبار قانونی، از یک حکم ثابت دینی، با دلیل شرعی، پس از سرآمدن مدّت اجرای آن» می‌باشد.

منابع و کتب در موضوع نسخ و منسوخ

از گذشته‌های دور، دانشوران مسلمان، در متون فقهی و تفسیری، و نیز در ضمن مباحث اصول فقه و علوم قرآنی، در این زمینه، مقالاتی بسیار نگاشته‌اند. علاوه بر

این، کتابهای فراوانی را، ویژه این موضوع به رشته تحریر درآورده‌اند که برخی از کهن‌ترین و معروف‌ترین آنها را، اینک می‌نگرید:

از عالمان شیعی (۱۱: ج ۲۴، ص ۸-۱۴)

۱ - عبدالله بن عبدالرحمن المسمعی البصری (- حدود ۱۵۰ ق)، الناسخ و المنسوخ.

۲ - حسن بن علی بن فضال الکوفی (- ۲۲۴ ق)، الناسخ و المنسوخ.

۳ - ابوالحسن دارم بن قبیصة التیمی (- حدود ۲۳۰ ق)، الناسخ و المنسوخ.

۴ - ابوجعفر احمد بن محمد الأشعری القمّی (- حدود ۲۵۰ ق)، الناسخ و المنسوخ.

۵ - سعد بن عبدالله الأشعری القمّی (- ۳۰۱ ق)، ناسخ القرآن و منسوخه.

۶ - علی بن ابراهیم القمّی (- ۳۰۷ ق)، الناسخ و المنسوخ.

۷ - محمد بن عباس، ابن ماهیار (- حدود ۳۲۰ ق)، الناسخ و المنسوخ.

۸ - عبدالعزیز بن یحیی الجلودی (- ۳۳۰ ق)، الناسخ و المنسوخ.

از عالمان سنی (۳۸: ج ۲، ص ۱۹۰-۲۰۲)

۱ - محمد بن مسلم، ابن شهاب الزهری (- ۱۲۴ ق)، الناسخ و المنسوخ.

۲ - أبو عبید قاسم بن سلام (- ۲۲۴ ق)، الناسخ و المنسوخ.

۳ - احمد بن محمد بن حنبل (- ۲۴۱ ق)، ناسخ القرآن و منسوخه.

۴ - ابوداود سلیمان بن اشعث السجستانی (- ۲۷۵ ق)، الناسخ و المنسوخ.

۵ - مکی بن ابیطالب المَقری (- ۳۱۳ ق)، الايضاح لناسخ القرآن و منسوخه.

۶ - ابومسلم محمد بن بحر الاصفهانی (- ۳۲۲ ق)، الناسخ و المنسوخ.

مع الأسف بسیاری از آثار فوق، از میان رفته و یا به چاپ نرسیده‌است؛ بنابراین، برای مراجعه محققان و دانشجویان، چند نمونه از منابع موجود را گزارش می‌نماییم:^۱

۱. کتابهای علوم قرآنی، که در مبحث اسباب نزول نام برده‌شد؛ در این موضوع نیز به کار می‌آید.

- ۱ - شرح کتاب «الناسخ و المنسوخ»، متن اصلی از: شهاب‌الدین احمد بن عبدالله، ابن المُنَوَّج البَحْرانی (- ۸۱۰ ق)، شرح از: سید عبدالجلیل الحسینی القاری (اواخر قرن دهم)، ترجمه و تحشیه از: دکتر محمد جعفر اسلامی.^۱
- ۲ - مقدمه تفسیر «البیان»، از: مرجع فقید سید ابوالقاسم الموسوی الخوئی.^۲
- ۳ - الناسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم از: قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله، ابن العربیّ الإشبیلی المَعافِرِی (- ۵۴۳)^۳
- ۴ - ناسخ القرآن و منسوخه، از: ابوالفرج عبدالرحمن، ابن الجوزی (- ۵۹۷ ق).^۴

انواع نسخ

کتابهای ویژه ناسخ و منسوخ، نسخ در اسلام را، به دوگونه بیان داشته‌اند:

- ۱ - نسخ ادیان پیشین: با نزول قرآن کریم، خدای متعال، دوران دیانت‌های گذشته را، پایان یافته اعلام نمود. بخش عمده‌ای از معارف، تعالیم و احکام حقیقی آنها را تأیید و تصویب فرمود و پاره‌ای از مقررات آنها را منسوخ شناخت. به تعبیر قرآن:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرَعًا وَمَنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...﴾ (مائده (۵) / ۴۸)

در این آیه مبارکه، قرآن، هم «مصدق» و هم «مهیمن» شناسانده شده تا به هر دو جهت فوق اشاره شود. همچنین، یکی از حکمت‌های نسخ احکام پیشین را، «آزمایش

۱. دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ ش، بنیاد علوم اسلامی، تهران، ۱۳۶۰ ش.

۲. مطبوعه علمیّه، قم، ۱۳۹۴ ق. این کتاب با نام «شناخت قرآن»، به فارسی ترجمه و تلخیص شده است.

۳. تحقیق: دکتر عبدالکبیر العلوی، مکتبه الثقافة الدینیّه، المغرب، ۱۹۹۲ م.

۴. تحقیق حسین سلیم الدارانی، دارالثقافة العربیّه، دمشق، ۱۹۹۰ م.



مردمان» بیان داشته است.

البته، معنای نسخ ادیان سابق این نیست که از صدر تا ذیل تعالیم و مقررات آنها تغییر یابد بلکه باید گفت: اصول معارف، مبانی اخلاق و امهات احکام مذاهب الهی یکی است به تعبیر قرآن:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...﴾ (شوری)

(۴۲/۱۳)

به هر حال، نسخ معدودی از احکام ادیان قبل، سبب شد تا بسیاری از پیروان متعصب آن مذاهب، با اسلام و مسلمانان مخالف شوند و حتی با اصل عقیده به نسخ، نیز، به ایراد و ستیز برخیزند.

۲- نسخ حکمی از احکام اسلام: مسلمانان هم عقیده اند که در عصر نزول قرآن، برخی از قوانین اسلامی، با نزول برخی دیگر، منسوخ گشته اند اما در اینکه: «کدامیک از اشکال زیر، در نسخ احکام اسلامی، قابل تحقق است؟» اختلاف نظر دارند:

- ۱- نسخ حکم قرآنی به وسیله قرآن
 - ۲- نسخ حکم قرآنی به وسیله سنت
 - ۳- نسخ حکم روائی به وسیله قرآن
 - ۴- نسخ حکم روائی به وسیله سنت
- محققان معتقدند که در صورت قطعیت صدور حدیث از معصوم، هر چهار صورت فوق، مانعی نداشته؛ امکان پذیر خواهد بود.

رد و ایراد درباره نسخ

بنابر نقل تاریخ، گروهی از یهود و نصاری، و تنی چند از مسلمین، با عقیده به نسخ مخالفت نموده اشکالاتی بر آن وارد ساخته اند که اینک به مهمترین آنها می پردازیم:

ایراد یکم: انکار علم پروردگار- به پندار ایشان، لازمه عقیده به نسخ این است

که خدای متعال، پس از وضع شریعت الهی، به عیوب و نقائصی در آن پی برده در مقام اصلاح این معایب، احکام تازه‌ای نازل فرماید که ناسخ قوانین پیشین باشد نتیجه چنین برداشتی جاهل شمردن پروردگار نسبت به کژیها و کاستیهای احکام منسوخه است.

ایراد دوم: انکار حکمت احکام - چون وضع قوانین باید بر اساس حکمت - یعنی: رعایت مصالح و اجتناب از مفسدات - انجام گیرد و معنای نزول حکم ناسخ، جز این نیست که قانون منسوخ، فاقد مصلحت و فائدت، و موجب مضرت و مفسدت می‌باشد؛ پس باید نتیجه گرفت که: وضع احکام منسوخه، از آغاز، برخلاف حکمت و به‌دوراز مصلحت بوده است.

برای فهم دقیق پاسخ ایرادات سست و بی‌پایه فوق، و شناخت ضرورت وجود ناسخ و منسوخ در شریعت ابدی جهانی همگانی اسلام، بیان مباحث مختصری در زمینه فلسفه حقوق و خصائص قانون، مناسب به نظر می‌رسد:

نیاز انسان و جامعه انسانی به قانون:

آدمی، به عنوان موجودی دارای بدن مادی عنصری، روح لطیف ملکوتی و اندیشه خردمند ربّانی، که از شوق طبیعی و استعداد فطری ایجاد جامعه و تمدن نیز برخوردار است بی‌شک، نیازمند به مجموعه‌ای از احکام فردی و قوانین اجتماعی، برای رسیدن به کمال غائی و مقصد نهائی از آفرینش حکیمانه خویش می‌باشد:

نیاز به قوانین شخصی: تن آدمی یکی از پیچیده‌ترین و شگفت‌انگیزترین پدیده‌های جهان طبیعت است که از یک سو، با کائنات پیرامون خویش نظیر جمادات، نباتات و حیوانات برخورد و ارتباط دارد و از سوی دیگر، تحت تأثیر و تأثر متقابل روح خویش و دیگر ارواح می‌باشد. از این رو، بکارگیری صحیح ارگانیسم بدن، با عنایت بدان رابطه دوسویه، نیازمند به یک سلسله دستورها و برنامه‌های فردی است که به انسان، شیوه درست و پسندیده زیست و بهداشت تن و روان را بیاموزد.



نیاز به نوامیس اجتماعی: جامعه بشری، نه فقط واقعیتی پیچیده‌تر و شگفت‌آورتر از تن و جان یک انسان دارد بلکه با مجموع ریاضی آدمهای آن اجتماع نیز قابل قیاس نمی‌باشد بهمین سبب است که در علم سیستمها، انسان را در طبقه هفتم سیستمها و جامعه انسانی را در طبقه هشتم آن قرار داده‌اند. بنابراین، آدمی، به عنوان عضوی با هویت سیستماتیک «باز»، در درون اجتماع بشری، مسیر حیاتی بسیار مّوَج و پرتلاطمی رامی‌پیماید که همواره، به سبب تزايد حاجات مردمان و محدودیت امکانات آنان، دستخوش توفان خروشان تضادّ منافع و تعارض مطامع می‌باشد. در چنین وضعی، جز در سایه مجموعه‌ای گسترده و انعطاف‌پذیر، از قوانین و مقررات اجتماعی، نه انسان و نه جامعه‌اش، هرگز نخواهند توانست به کمال مطلوب و سرمنزل مقصود راه‌یابند.

قانونگذار شایسته و بایسته:

پس از احراز نیاز به احکام فردی و نوامیس اجتماعی، جای این پرسش است که کدام مقام، لیاقت واقعی و صلاحیت حقیقی، برای وضع قانون دارد؟ فرمانروا؟ ریش سپید قوم؟ ثروتمند زمانه؟ دانشمند فرزانه؟ مجمعی از آنها؟ یا مجمعی از مجموعه آنها؟ حقّ واقع این است که هیچیک و هیچکدام؛ زیرا قانونگذار صالح و قابل اعتماد، بایستی دارای کمالات و خصائص زیرین باشد:

- ۱- علم و احاطه کامل به ساختار انسان و جهان
 - ۲- شناخت و معرفت آثار و روابط متقابل افراد اجتماع
 - ۳- آینده‌نگری و فرجام اندیشی نسبت به انسان، جامعه، قانون
 - ۴- آگاهی از هدف غائی و کمال نهائی آفرینش
 - ۵- بی‌نیازی از مزایای قانون و برکناری از حوزه عمل آن
- با کمی دقّت و اندیشه، درباره کاستیهای بشر و ارزش اندک دانشهای بشری، به این باور می‌رسیم که جز خدای یکتای دانای بی‌نیاز بی‌همتا، هیچ‌کس، هیچ مقام و هیچ مجمعی، شایستگی وضع قانون سعادت‌بخش، برای حیات آدمی را ندارد.

و... خدای مهربان، نیز، از سر لطف، چنین نموده است. او، نوامیس و احکامی را، که نیکبختی انسان در دو جهان، در گرو رعایت آنها است، توسط پیام‌آورانی امین و پاک‌کنهاد، به بشر ارزانی داشته و همان فرستادگان معصوم را، نمودار راستین قوانین خویش، قرارداد تا آدمی، با دیدن رفتار و شنیدن گفتارشان، روح عملی و مفهوم حقیقی قواعد و مقررات الهی را دریابد.

مختصات قانون ایده‌آل یا آئین تمام و کمال:

به اجماع تمامی مسلمانان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله آخرین پیامبران، و قرآن او آخرین کتاب الهی، و شریعت او کاملترین دیانت آسمانی است. از این رو، این آئین تام و تمام بایستی دارای ویژگیهای قانون ایده‌آل باشد که عبارتند از:

- ۱- همه بشر، از هر سن و سال یا رنگ و نژاد را شامل شود.
- ۲- بر اساس ساختار طبیعی جهان، به ویژه تن و جان انسان، وضع گردد.
- ۳- تمامی جوامع، از خرد و کلان یا ساده و پیشرفته را زیر پوشش گیرد.
- ۴- بر اصول مسلم عقلانی استوار و از روح عدالت فردی و اجتماعی برخوردار باشد.

- ۵- با گذشت روزگاران، کهنه، فرسوده و بدون فائده نگردد.
 - ۶- در همه مکانها و سرزمینها، کارایی حقوقی خود را حفظ کند.
 - ۷- به تمامی مسائل مورد نیاز حیات دنیوی و اخروی پاسخ دهد.
 - ۸- میان اجزاء و مواد قانونی آن، پیوستگی، هماهنگی و یکپارچگی باشد.
 - ۹- مجموعه زیر پوشش خود را به سوی رشد و کمال بی‌نهایت، هدایت کند.
- قانونی، که از چنین خصائص گسترده و پر دامنه‌ای برخوردار است، اگر قرار باشد در قالب محدود الفاظ، آن هم در یک متن به ظاهر مختصر، جای گیرد به ناچار، بایستی دارای: عام و خاص، تفسیر و تأویل، محکم و متشابه، مجمل و مبین، مطلق و مقید، و ناسخ و منسوخ گردد. در اینجا، به مناسبت بحث، فقط دلیل قسمت اخیر را توضیح می‌دهیم:



عوامل پیدایش نسخ در آئین کامل و نام

از آنجاکه جوامع انسانی، گذشته از تفاوت شدید اولیه، در گستره روزگاران نیز، تغییرات و تحولات بسیار عمیقی می‌پذیرند، علاوه بر قواعد ثابت، به قوانینی موقت نیز، به دلایل گوناگون، نیاز دارند که موارد زیر برخی از آن دلایل است:

الف) نفوذ و رسوخ آداب و رسوم و قوانین پیشین: در جامعه‌ای که تازه با قانون کامل و ایده‌آل برخورد می‌کند از پیش، انبوهی از سنتها و قوانین کهنه و ریشه‌دار، در جان و روان مردم آن جای گرفته که از میان بردن و جایگزین ساختن آنها، به یک‌باره، آسیب‌زا و بلکه ناشدنی است. بنابراین اصول مسلم علم مدیریت، اقدام شتابزده نسبت به این‌گونه تحولات، ایجاد مقاومت و جبهه‌گیری نموده سبب آشفتگی و ازهم‌پاشیدگی اجتماع می‌شود که این، خود، نقض غرض از حاکمیت قانون می‌باشد.

نمونه بارز این برخورد شتابزده، مبارزه با برده‌داری و برده‌فروشی، در ایالات متحده آمریکا، در روزگار ریاست ابراهام لینکن (۱۸۶۰ - ۱۸۶۵ م) است که نه فقط، سبب جنگهای انفصال میان شمال و جنوب کشور شد و آسیب و ویرانی مالی و روانی و اجتماعی بسیار بجا گذاشت بلکه عواقب ناگوار آن اقدام عجولانه، هنوز هم، پس از یکصدوسی سال، به صورت تبعیض ظالمانه نژادی، و درگیریهای مخرب اجتماعی دامنگیر آن جامعه است.

بنابراین، برای ریشه‌کن ساختن آرام آرام آداب و رسوم کهن، و رسیدن به مرحله جایگزینی قانون جدید ایده‌آل، لازم است، گهگاه، یک سلسله مقررات موقتی انتقالی وضع گردد که پس از سرآمدن مدّتشان، منسوخ خواهند شد.

ب) دشواری و تدریج طلبی برخی قوانین ایده‌آل: پذیرش کامل و اجرای دقیق پاره‌ای از احکام دیانت خاتم، مستلزم یک دوره آمادگی تدریجی و تربیت مقدماتی است. به‌ویژه که، برخی از قوانین اجتماعی، نظیر احکام کیفری، تا قدرت و حکومت بدست مسلمانان نباشد امکان عملی نخواهد داشت. از این رو، نیاز به

قوانینی که، در مدّت معین، تربیت و آمادگی لازم را در جامعه ایجاد نماید و سپس جای خود را به احکام دائمی بسپارد به خوبی احساس می‌گردد.

ج) ایجاد هویت مستقلّ دینتی: پاره‌ای از مقرّرات اجتماعی، برای یک جامعه دینی، نوعی تشخّص فردی به وجود می‌آورد نظیر مکان قبله عبادی یا روز تعطیل هفتگی، و بنابراین، پس از شکل‌گیری اولیه و برپاشدن جامعه مذهبی، روز سابق یا قبله پیشین، که با مرام پیشین مشترک بود منسوخ و قانون جدید، به جهت ایجاد هویت مستقلّ، اعلام می‌گردد.

د) آزمایش اطاعت و فرمان‌برداری مردم: خدای بزرگ، حیات دنیوی را به منظور آزمودن آدمیان آفریده است. یکی از شیوه‌های این امتحان، اعلام احکامی است که به انجام یا ترک آنها، مردم آزموده می‌شوند. در واقع، حکمت و مصلحت تشریح آنها، فقط، آزمایش و برآورد میزان اطاعت ایشان است. این‌گونه قوانین موقت، پس از انجام امتحان و بروز نتیجه، منسوخ می‌گردند. نمونه جالب این مورد، حکم پرداخت صدقه، به هنگام گفتگوی درگوشی و نجوای خصوصی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است:

﴿يا أيها الذين آمنوا إذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجويكم صدقةً
ذلك خيرٌ لكم وأطهر فان لم تجدوا فانّ الله غفورٌ رحيمٌ﴾ (مجادله (۵۸) / ۱۲)

به نوشته مفسّران فریقین (۸: ج ۴، ص ۳۰۹؛ ۲۱: ج ۸، ص ۸۴) چون مسلمانان، وقت و بی‌وقت، به کرات و مرّات، برای گفت‌و شنود خصوصی، و اغلب در موضوعات بی‌ارزش و پیش‌پا افتاده، سراغ پیغمبر می‌آمدند و مانع طاعات و عبادات و مزاحم آسایش و آرامش ایشان می‌شدند دستور فوق نازل شد. این حکم سبب شد یکباره، همه علاقمندان به نجوای با رسول خدا، بخاطر عشق به مال و منال خود، از این کار دست بکشند تنها، یک تن، یعنی امیر مؤمنان علیه السلام، یک دینار طلا را که تمام نقدینه‌اش بود با ده درهم نقره تعویض، و با تصدّق هریک از آنها در هر نوبت، توانست ده بار خدمت حضرتش استفاده خصوصی نماید. چون سبقت و فضیلت



حضرت امیر بر همگان آشکار شد خدای بزرگ به این امتحان پایان داد و آیه زیر، در نسخ حکم بالا، نازل گردید:

﴿أَشْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ فَاذِلْمُ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (مجادله (۵۸) / ۱۳)

ه) تخفیف تشویقی یا تشدید تنبیهی: همانند تمامی مکاتب تربیتی، پروردگار مهربان، نیز، مردمان صالح را تحسین و بزهکاران ظالم را توبیخ می نماید. یکی از زمینه های این تنبیه و تشویق، نزول احکام ساده تر یا دشوارتر، بجای مقررات پیشین می باشد. حال به نمونه هایی در این باب بنگرید:

۱- تخفیف تشویقی: خدای متعال، برای دلگرم ساختن و امیدبخشیدن به امت و وظیفه شناس، گاهی، برخی تکالیف سنگین را منسوخ و احکام آسانتری را، با حفظ همان مصالح، نازل فرموده است. قرآن، در مواردی، به این تخفیف، به عنوان یک اصل کلی در تقنین الهی، و از جمله در نسخ، تصریح می کند مانند:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ (نساء (۴) / ۲۸)

﴿... ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ...﴾ (بقره (۲) / ۱۷۸)

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ، إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائِينَ... إِنْ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلَّمَ أَنْ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائِينَ...﴾ (انفال (۸) / ۶۵ - ۶۶)

۲- تشدید تنبیهی: پروردگار قهار، به عنوان ابراز خشم و توبیخ یهودیان، که اغلبشان، ستمکاری و رباخواری و بستن راه خدا و خوردن مال دیگران را شیوه خود ساخته بودند، برخی خوراکهای پاکیزه را، که بیشتر، حلال می دانستند حرام اعلام فرمود. به تعبیر قرآن:

﴿يَبْظُلْمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أَحَلَّتْ لَهُمْ وَ

بصدهم عن سبيل الله كثيراً* و أخذهم الربا و قد نهوا عنه و أكلهم

اموال الناس بالباطل... ﴿نساء (۴) / ۱۶۰ - ۱۶۱﴾

اینک به گفتگوی اصلی، یعنی پاسخ ایرادات مخالفان نسخ، بازمی‌گردیم. امید می‌رود، با عنایت به مباحثی که آورده شد، فهم این جوابها آسان باشد.

ردّ ایراد یکم: لازمه وجود نسخ در احکام، جهل خدای جهان، به نتیجه و عاقبت قوانین الهی نیست بلکه پروردگار قانونگذار، بنابر حکمتها و مصالحی که گفته شد، با علم به موقت بودن قوانین منسوخ، آنها را وضع و ابلاغ می‌کند و پس از گذشتن مدّت و حصول مقصد و منظور، با انزال احکام ناسخ، آنها را نسخ و تبدیل می‌فرماید.

ردّ ایراد دوم: برخلاف تصوّر ایراد کنندگان، هم قانون ناسخ و هم قانون منسوخ، هر دو دارای حکمت و مصلحت هستند زیرا، زمانی دو حکم معارض نمی‌توانند هر دو مصلحت آمیز و حکیمانه باشند که با هدف واحد، برای جامعه واحد، در زمان واحد، وضع شوند اما اگر جامعه تغییر پیدا کند - که می‌کند - یا زمانه دیگر گردد - که می‌گردد - یا هدف یکی اداره جامعه و هدف دیگری آزمایش آن باشد ایراد دوم تحقق نخواهد یافت.

رابطه حکم و تلاوت در نسخ

نویسندگان اهل سنت، بر مبنای مرویات خود، در آیات منسوخه، به اعتبار وضعیت حکم و تلاوت، تقسیمی سه گانه دارند: (۱۵: ج ۲، ص ۳۵؛ ۲۰: ج ۳، ص ۶۶؛ ۱۴: ج ۲، ص ۱۱۰)

۱- منسوخ در حکم، ثابت در تلاوت: این دسته، همان آیاتی هستند که در قرآن قرائت می‌شوند اما حکم آنها منسوخ شده است. مؤلفین کتابهای ناسخ و منسوخ، بنابر تشخیص خود، این‌گونه آیات را جمع‌آوری نموده‌اند. در تعداد این دسته، میان اهل نظر، اختلاف شدید است و تحقیق عمیق یکایک موارد آن، با دوره‌های عالیت

این درس یا درس فقه، مناسبت دارد.

۲- منسوخ در حکم، منسوخ در تلاوت: نمونه مشهور این مورد، که پس از نسخ حکم، تلاوت آن نیز منسوخ شده باشد، حکمی است که متون معتبر حدیث اهل سنت از عائشه نقل کرده اند:

كَانَ فِي مَا أَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ: «عَشْرُ رَضَعَاتٍ مَعْلُومَاتٍ يُحَرِّمْنَ» ثُمَّ نُسِخْنَ بِ: «خَمْسٍ مَعْلُومَاتٍ»

فَتَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُنَّ فِي مَا يُقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ! (۴۰: ج ۲، ص ۱۰۷۵؛ ۱۷:

ج ۲، ص ۲۲۴؛ ۱۰: ج ۳، ص ۴۵۶)

در آنچه از قرآن فرو فرستاده شد، این بود که: «ده نوبت شیردادن معین، سبب محرم شدن (شیردهنده نسبت به شیرخورنده) است.» پس از آن، به: «پنج نوبت معین» نسخ گردید. پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفت در حالیکه این آیات هنوز در قرآن خوانده می شد!

سنیان پنداشته اند که چون این گفته عائشه، روایت صحیحه است و در قرآن هم، اثری از این آیه منسوخه: (عشر رضعات...) دیده نمی شود؛ پس، یکی از اقسام نسخ، منسوخ الحکم و التلاوة، می باشد.

نکته عجیب تر این است که، هم اکنون، عبارت آیه ناسخه: (خمس رضعات) نیز در کتاب خدا به چشم نمی خورد! البته به عقیده ایشان، این یکی، از نوع بعدی یعنی: ثابت الحکم و منسوخه التلاوة می باشد. اما معلوم نیست که اگر به گفته عائشه، این آیات تا رحلت حضرت پیامبر ﷺ خوانده می شده؛ چه کسی مجاز بوده تا آنها را از قرآن بردارد و تلاوتشان را نسخ کند!؟

۳- منسوخ در تلاوت، ثابت در حکم: برای این قسم عجیب، شواهد چندی در کتب اهل سنت آمده که اینک، دو نمونه را یادآور می شویم:

۱- سعید بن المسیب گوید: عمر پس از بازگشت از سفر مکه، بر فراز منبر گفت: مبادا از بابت آیه «رجم» به هلاکت افتید؛ ... سوگند به خدا، اگر نبود اینکه مردم

خواهند گفت: عمر در کتاب خدا بدعت نهاده؛ آن را در قرآن می‌نوشتیم. همانا آن آیه را چنین می‌خواندیم: «الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنَبَا فَارْجُوهُمَا الْبَيْتَةَ» پیر مرد و پیرزن را، هرگاه به ناروا درآمیختند؛ هرآینه سنگسارشان کنید. (ج ۳: ص ۳۳۴؛ ج ۵، ص ۴۳۲ نقل از موطأ مالک)

۲- عبدالله بن عباس گوید: عمر بن الخطاب، در مدینه، ضمن خطابه‌ای، پس از سفارش مردم به فهمیدن و به خاطر سپردن این گفتار، و نشر و رساندن آن به دیگر نقاط، چنین گفت:

از آیاتی که خدا فر فرستاد "آیه رجم" بود. ما آنرا خواندیم و فهمیدیم و ازبر کردیم. ازین رو، پیامبر بدان عمل نمود و ما نیز پس از او عمل نمودیم. بیم آن دارم که با گذشت زمان، کسی بگوید: "آیه رجم در کتاب خدا نیست" ... ما همچنین در قرآن می‌خواندیم: «لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ» یا «إِنَّ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ» یعنی: از پدرانانتان روی گردان نشوید که دوری از پدران مایه کفر شما است. (ج ۷، ص ۳۱۵؛ ج ۹: ص ۸، ص ۲۶؛ ج ۴۰؛ ص ۳، ص ۱۳۱۷؛ ج ۱۰؛ ص ۴، ص ۳۰؛ ج ۷؛ ص ۲، ص ۸۵۳)^۱

اهل سنت می‌پندارند که این عبارات و بسیاری دیگر، که در قرآن یافت نمی‌شوند، حکمشان باقی است اما منسوخ التلاوة می‌باشند.

اثبات تفصیلی نادرستی این دو قسم اخیر، یعنی منسوخ التلاوة‌های ثابت الحکم و منسوخ الحکم، در حوصله این مختصر نمی‌گنجد ما تنها به پرسش این سؤال، از برادران سنتی خود اکتفا می‌کنیم که: مگر عقیده به این اقسام اخیر، به نحوی، اعتقاد به اسقاط و تحریف در کتاب خدا نیست؟ چرا در حالیکه متون کتب شما آکنده از این‌گونه روایات است - که به تصور شما، صحیح و حسن و موثق هم هستند - برادران امامیه خود را، به تهمت واهی و بهانه ساختگی عقیده به اسقاط و تحریف، مورد توهین و تکفیر قرار می‌دهید؟

۱. ترمذی، از این روایت و روایت پیشین به «حسن صحیح» تعبیر می‌کند و این ماجه عبارت آیه را نیز، همانند نقل کتاب طبقات آورده است.



راه شناخت و تشخیص ناسخ و منسوخ

با توجه به اهمیت و حساسیت علم ناسخ و منسوخ، دانستن شیوه کسب معرفت در این موضوع، برای فقیهان و قرآن‌شناسان، لازم به نظر می‌رسد. فرض مسأله این است که میان دو قانون ثابت شرعی، تعارض توجیه‌ناپذیر و قطعی دیده‌ایم حال از کجا بدانیم کدامیک منسوخ و کدامیک ناسخ است؟ پیشتر گفته شد که ناسخ، بالضرورة، بعد از منسوخ نازل می‌شود؛ بنابراین، از چه راهی بدانیم کدامیک پیشتر و کدامیک پس از آن آمده است؟ و اینک چند شیوه شناخته شده:

- ۱- وجود نص صریح در متن حکمها، که تقدم یکی و تأخر دیگری را بیان نماید.
- ۲- ورود حدیث صحیح از معصوم، که ناسخ را از منسوخ بازشناسد.
- ۳- تحقق اجماع کاشف از نظر معصوم، که حکم سابق و قانون لاحق را مشخص سازد.

۴- تتبع دقیق تاریخی، مبتنی بر مسلمیات مستند و خدشه‌ناپذیر، در مواردی که هر دو دستور ناسخ و منسوخ، مکرر، در جامعه، مورد عمل قرار گرفته باشند. بدین‌گونه، راههای دیگری نظیر: اجتهاد شخصی فقیه یا استنباط نظری مفسر ما را به مقصد نخواهند رساند. همچنین، تقدم یا تأخر ظاهری آیه در مصحف، نشانه تقدم یا تأخر زمانی آن نیست زیرا که ترتیب آیات در مصحف کنونی، بر اساس نظم نزولی نمی‌باشد.

مسك الختام بحث را قطعه‌ای از حدیث شریفی از امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌دهیم:

«... فانزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله آیه من القرآن الا أقرئها و أملاها علی فکتبتها بخطی و علمنی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و خاصها و عامها و دعا الله أن يعطيني فهمها و حفظها...» (ج: ۳۵)

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابن اثیر. **أسد الغابة في معرفة الصحابة**. بيروت: دارالفکر.
۲. ابن جوزی، عبدالرحمان. **ناسخ القرآن و منوسخه**. دمشق: دارالثقافة العربية.
۳. ابن سعد، محمد. **الطبقات الكبرى**. بيروت: دار صادر.
۴. ابن عربی، ابوبکر محمد. **الناسخ و المنسوخ في القرآن الكريم**. مغرب: مكتبة الثقافة الدينية.
۵. ابن فارس، احمد. **مجمّل اللغة**. تحقيق: زهير عبدالمحسن سلطان. بيروت: مؤسسة الرسالة.
۶. ابن كثير، اسماعيل. **تفسير القرآن العظيم**. بيروت: دارالمعرفة.
۷. ابن ماجه. **الصحیح**. بيروت: دارالفکر.
۸. بحرانی، سيد هاشم. **البرهان في تفسير القرآن**. قم: دارالکتب العلمية.
۹. بخاری، محمدبن اسماعيل. **الصحیح**. بيروت: دارالفکر.
۱۰. ترمذی، محمدبن اسماعيل. **الجامع الصحیح**. تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي. بيروت: دارالفکر.
۱۱. تهرانی، آقابزرگ. **الذريعة الى تصانيف الشيعة**. تهران: مكتبة الاسلامية.
۱۲. خویی، سيد ابوالقاسم. **البيان**. قم: المطبعة العلمية.
۱۳. رازی، محمدبن عمر. **مفاتيح الغيب**. بيروت: دارالفکر.
۱۴. زرقانی، محمد عبدالعظيم. **مناهل الرقآن**. بيروت: دار احياء التراث العربي.
۱۵. زرکشی، محمد. **البرهان في علوم القرآن**. بيروت: دارالمعرفة.
۱۶. سبحانی، جعفر. **فروع ابدیت**. قم: دانش اسلامي.
۱۷. سجستانی، ابوداود. **السنن**. تحقيق: محمد محي الدين عبدالحميد. بيروت: دارالفکر.
۱۸. سمرقندی، نصر بن محمد. **بحرالعلوم**. بيروت: دارالکتب العلمية.
۱۹. سيوطی، عبدالرحمان. **لباب النقول في اسباب النزول**.
۲۰. _____ . **الاتقان في علوم القرآن**. قاهره: الهيئة المصرية العامة.
۲۱. _____ . **الدرّ المشور**. بيروت: دارالفکر.
۲۲. شوکانی، محمدبن علي. **فتح الغدير**. دمشق: دار ابن كثير.
۲۳. صنعانی، عبدالرزاق. **المصنّف**. بيروت: المكتب الاسلامي.



۲۴. طبری، محمدبن جریر. جامع البیان. بیروت: دارالفکر.
۲۵. طوسی، محمدبن حسن. التبیان. نجف: المطبعة العلمية.
۲۶. عاملی، سید جعفر مرتضی. الصحیح من سیرة النبی الاعظم. قم.
۲۷. عسکری، سید مرتضی. نقش ائمه در احیای دین. تهران: بدر.
۲۸. عیاشی، محمدبن مسعود. تفسیر العیاشی. بیروت: الاعلمی.
۲۹. فارسی، حسن بن عبدالغفار. الحجّة للقراء السبعة. بیروت: دارالمأمون.
۳۰. فیروزآبادی، مجدالدین. القاموس المحيط. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۱. قاری، عبدالجلیل. شرح کتاب الناسخ و المنسوخ. ترجمه: دکتر محمد جعفر اسلامی. تهران: دانشگاه تهران.
۳۲. قاسمی، محمد جمال الدین. محاسن التأویل. بیروت: دارالفکر.
۳۳. قرطبی، محمدبن احمد. الجامع الأحکام القرآن. بیروت: دارالکتب العلمية.
۳۴. کلبی، هشام بن محمد. الاصنام. ترجمه: سید محمدرضا جلالی نایینی. تهران: تابان.
۳۵. کلینی، محمدبن یعقوب. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۳۶. متقی هندی، علی. کنز العمال. بیروت: مؤسسة الرسالة.
۳۷. مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار. تهران: اسلامیة.
۳۸. محیسن، محمد سالم. فی رحاب القرآن الکریم. بیروت: دارالجلیل.
۳۹. مختار عمر، احمد. معجم القرائات القرآنیة. تهران: اسوه.
۴۰. نیشابوری، مسلم. الصحیح. تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.